

## بیشعوری

نویسنده: خاویر کرمنت

مترجم: محمود فرجامی

من بیشعورم، تو بیشعوری، آنها بیشعورند،...

بسیار جالب است! واقعا متعجب شدم! معمولا برای اینکه بتوانیم زندگی نامه یک انسان مشهور و یا یک نویسنده را مطالعه کنیم، با جستجوی نام وی، مطمئنا می‌توانیم در ویکی‌پدیا (بخش فارسی) توضیحاتی در مورد وی بدست آوریم. اما این روش در مورد "خاویر کرمنت" نویسنده کتاب مذکور اصلا درست نیست! شما حتی نمی‌توانید در صفحات فارسی اطلاعاتی راجع به نویسنده پیدا کنید! و متاسفانه در جستجو انگلیسی هم به جایی نرسیدم! فاجعه است! حتی خود سایت آمازون ([www.amazon.com](http://www.amazon.com)) هم هیچ اطلاعاتی از این نویسنده در اختیار ما قرار نداده است! خب، پس ما هم می‌گذریم از بخش معرفی نویسنده در عوض می‌رویم سراغ مترجم کتاب، تا شاید بتوان وی را معرفی کرد!

محمود فرجامی در سال ۱۳۵۶ در مشهد به دنیا آمد. دوره‌ی دبیرستان را در رشته‌ی ریاضی فیزیک به اتمام رساند و در مقطع کارشناسی رشته‌ی کامپیوتر از دانشگاه آزاد مشهد و در مقطع کارشناسی ارشد رشته‌ی فلسفه و حکمت اسلامی از دانشگاه آزاد تهران فارغ‌التحصیل شد.

در سال ۱۳۸۷، محمود فرجامی کتاب *Asshole No More* را با عنوان "بیشعوری" به فارسی برگرداند. کتاب بیشعوری در سال ۱۳۹۳ به طور رسمی توسط «نشر تیسرا» در ایران منتشر و به سرعت به یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های سال تبدیل شد، بطوریکه هشت ماه پس از چاپ نخست به چاپ بیستم و آستانه تیراژ پنجاه هزار جلدی قرار گرفت. این در حالی بود که بخاطر خودداری از صدور مجوز چاپ این کتاب از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دولت محمود احمدی‌نژاد کتاب بیشعوری از سال ۱۳۹۰ توسط محمود فرجامی بصورت فایل پی دی اف در وبسایت شخصی‌اش در دسترس عموم قرار گرفته بود. این کتاب همچنین در کابل توسط نشر زریاب و لندن توسط نشر اچ اند اس مدیا نیز بطور جداگانه چاپ شده است. محمود فرجامی همچنین (به همراه دانیال جعفری) مترجم کتاب فلسفه طنز اثر جان موریل است که توسط نشر نی در تهران چاپ شده است.

خب مترجم لاقل دارای سوابقی بوده است! البته توضیحات بیشتر را می‌توانید در ویکی‌پدیا خودتان مطالعه کنید. بریم سراغ کتاب و یادداشتی بر آن.

در وهله اول سوال این است که نویسنده و مترجم از چاپ کتاب و خوردن آن به جامعه (چه داخل و چه خارج از ایران) چه هدفی را دنبال می‌کردند؟! جوابی برای آن نمی‌توان یافت. کتاب پر است از (به نقل از خود مترجم در صفحه ۱۱) «لحن شبه علمی!! اما طنزآمیز، نثر محاوره‌ای و حتی ادبیات لمپنی». خب پس نباید انتظار زیادی از نثر کتاب داشته باشیم. علاوه بر این نویسنده سعی کرده است تا افراد زیادی را در سطح جهان به تمسخر بگیرد و آنان را با اسم خودشان و یا با اسم‌هایی شبیه اسم خودشان (البته مترجم در پاورقی نیت اصلی نویسنده را ذکر کرده است) بیشعور بنامد. در دیگر سو، مترجم هم سعی کرده با پاورقی‌های مثلا با نمک بعضی موارد را به کشورمان نسبت بدهد. البته هیچ‌جا به

صراحت گفته نمی‌شود که در ایران هم این وضعیت وجود دارد. بلکه همواره به طور معکوس جملات بیان می‌شود که خواننده زیرک ایرانی مطمئناً متوجه منظور مترجم خواهد شد. در وهله دوم، سوال این است که چگونه این کتاب با این مضمون در کشور ما این‌گونه پرفروش بوده است؟! جای بسی تاسف است که کتاب‌های بسیار زیبا و خواندنی داخلی چاپ اول‌شان تمام نمی‌شود اما این کتاب تا چاپ بیستم هم رسیده است!

ترجمه با اینکه روان است اما واضح است که مترجم دارای سابقه چندانی در ترجمه نیست. نمونه‌های آن را زیاد می‌توان نام برد. یکی از آن‌ها در صفحه ۵۲ کتاب رخ می‌دهد. در متن اینگونه آمده است «بعضی‌ها هم می‌گویند که واژه بیشعوری خیلی سوپژکتیو و ذهنی است...». متأسفانه نتوانستم متن اصلی کتاب را پیدا کنم تا متن ترجمه شده مقایسه کنم. اما جالب است که واژه "سوپژکتیو" را خود مترجم در پاورقی اینگونه نوشته "Subjective". فکر کنم معنی واژه به اندازه کافی دقیق باشد که نیازی پاورقی نباشد و یا حتی اگر قرار است پاورقی شود، چرا سوپژکتیو؟! ساجکتیو نیست آیا؟! تلفظ صحیح آن را عرض می‌کنم. علاوه بر این چرا تلفظ انگلیسی کلمه در متن آمده است؟ معمولاً این‌روش برای کلماتی استفاده می‌شود که در فارسی معادل دقیقی برای آن‌ها وجود ندارد و یا نمی‌توان به خوبی منظور نویسنده را منتقل کرد. اما در مورد این واژه معنی آن به خوبی در فارسی وجود دارد و می‌توان از آن استفاده کرد. از این دست اتفاقات را می‌توان در صفحات دیگر کتاب هم مشاهده کرد. حتی ویراستاری کتاب را هم می‌توان زیر سوال برد که از آن می‌گذریم.

موضوع کتاب در مورد انواع مختلف بیشعورها در جامعه و نحوه برخورد با آن‌هاست. نویسنده خود را متخصص مقعدشناسی! معرفی می‌کند و در ۱۲۴!!! فصل به بررسی این موارد بیشعوری می‌پردازد. در این کتاب، بیشعوری به عنوان یک بیماری و نه به عنوان یک معضل شخصیتی معرفی می‌گردد. به نظر می‌رسد تعداد دفعاتی که واژه بیشعور در این کتاب استفاده شده است، بیشتر از تعداد دفعاتی باشد که این واژه از اذل تا ابد استفاده شود! هر جمله حداقل یک کلمه بیشعور را در خود دربردارد.

این کتاب رو با دو فرض بررسی می‌کنیم:

فرض ۱: کتاب را جدی بگیریم و شروع به خوانش کتاب کنیم. در صفحه ۵۵ کتاب خود نویسنده در جدولی افراد و گروه‌هایی را که در معرض ابتلای شدید به بیشعوری هستند را طبقه‌بندی کرده است و در جدول با این جمله مواجه می‌شویم: «هرکسی که این کتاب را جدی بگیرد». خب پس بهتر است کتاب را جدی نگیریم و سراغ فرض دوم برویم. اما جالب اینجاست که بر روی کتاب نوشته شده است "بیشعوری، راهنمای عملی شناخت و درمان خطرناک‌ترین بیماری تاریخ بشریت" و این با مفهوم داخل کتاب کاملاً متناقض است! تناقضی که از روی جلد کتاب شروع می‌شود!

فرض ۲: کتاب را همان‌طور که نویسنده و مترجم گفته‌اند جهت طنز و سرگرمی بخوانیم. سرگرمی که باید ۲۳۲ صفحه صبر کنیم تا تمام شود! اما با این فرض هم هیچ‌چیزی را نمی‌توان از کتاب برداشت کرد. چون اگر برداشتی کنیم و بگوییم مثلاً بر طبق گفته‌های کتاب و کلاً جزو بیشعورترین آدم‌ها طبقه‌بندی می‌گردند و یا بهتر است عین جمله را بگوییم: «از میان تمام مشاغل عالم، شغل وکالت چنان با بیشعوری درگیر است که بجاست این کتاب را با یک مورد از آن آغاز کنیم». خب حالا ما فرض کنیم و کلاً بیشعورند یا کلاً فصل‌های کتاب را با لبخندی بر لب (واقعا آنقدرها هم خنده‌دار نیست که بشود قهقهه زد!) بخوانیم و جلو برویم!؟

بهرحال مقصود نویسنده هر چه که بوده، معتقدم با رواج این کتاب تنها بدبینی و فضولی را در کشور رواج می‌دهیم. وقتی کتاب تمام شود مطمئناً به همه، حتی خودتان، انگ بیشعور خواهید زد و می‌بینید که از لحظه‌ای بعد، همه انسان‌ها را با ذره‌بین بدبینی مورد قضاوت قرار می‌دهید.

در هر صورت، نه کتاب را بخوانید، نه به دیگران توصیه کنید و نه فکر کنید که همه بیشعورند یا ممکن است بیشعور باشند. همان‌طور که در احادیث و کتاب‌های مقدس آمده است همه جور آدمی بر روی این کره خاکی زندگی می‌کنند و طرز فکر ما به عنوان عضوی از این جامعه، موجب رخ داد اتفاقات روزمره می‌گردد. پس هرچه مثبت‌تر فکر کنیم، جامعه‌ای بهتر خواهیم داشت.

در ضمن، قیمت کتاب ۱۵۰۰۰ تومان است! در جایی خواندم، پیش از چاپ کتاب، مترجم در اینترنت، فایل کتاب را گذاشته و گفته است، به ازای هر کتاب به قیمت یک پیتزا به حساب شخصی‌ام واریز کنید! درست یا غلط بودنش مهم نیست، می‌خواهم بگویم، پیتزا بخورید اما بیشعوری نخرید.

بهر روز آدینه

۱۳۹۴/۱۱/۱۲